



ترجمه آثار الهادئین از سید مرتضی قزوینی

آثار الهادئین

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۰۹۰۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترجمه آثار الهادئین	شماره ثبت کتاب
مؤلف: جهانگیر میرزا قاجار	۸۹۷۹۷
مترجم:	

بازدید شد  
۱۳۸۵

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۴۲۰۲

آثار الهادئین

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۰۹۰۵

۱  
۸  
۸  
۳  
۹  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۹۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۵۱  
۴۱  
۳۱  
۲۱  
۱۱  
۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترجمه آثار الهادئین	شماره ثبت کتاب
مؤلف: جهانگیر میرزا قاجار	۸۹۷۹۷
مترجم:	
شماره قفسه: ۱۴۳۰۲	

بازدید شد  
۱۳۸۵

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۴۲۰۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی - تهران - ۱۳۵۲

۱/ علم الهدی

کتابخانه

۱۰۶۰۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <u>کتابخانه علم الهدی</u>	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف: <u>جابر بن عبد الله</u>	شماره ثبت کتاب
مترجم:	۸۹۷۹۷
شماره قفسه: <u>۱۳۳۲</u>	

فا: دید شد  
۱۳۸۵

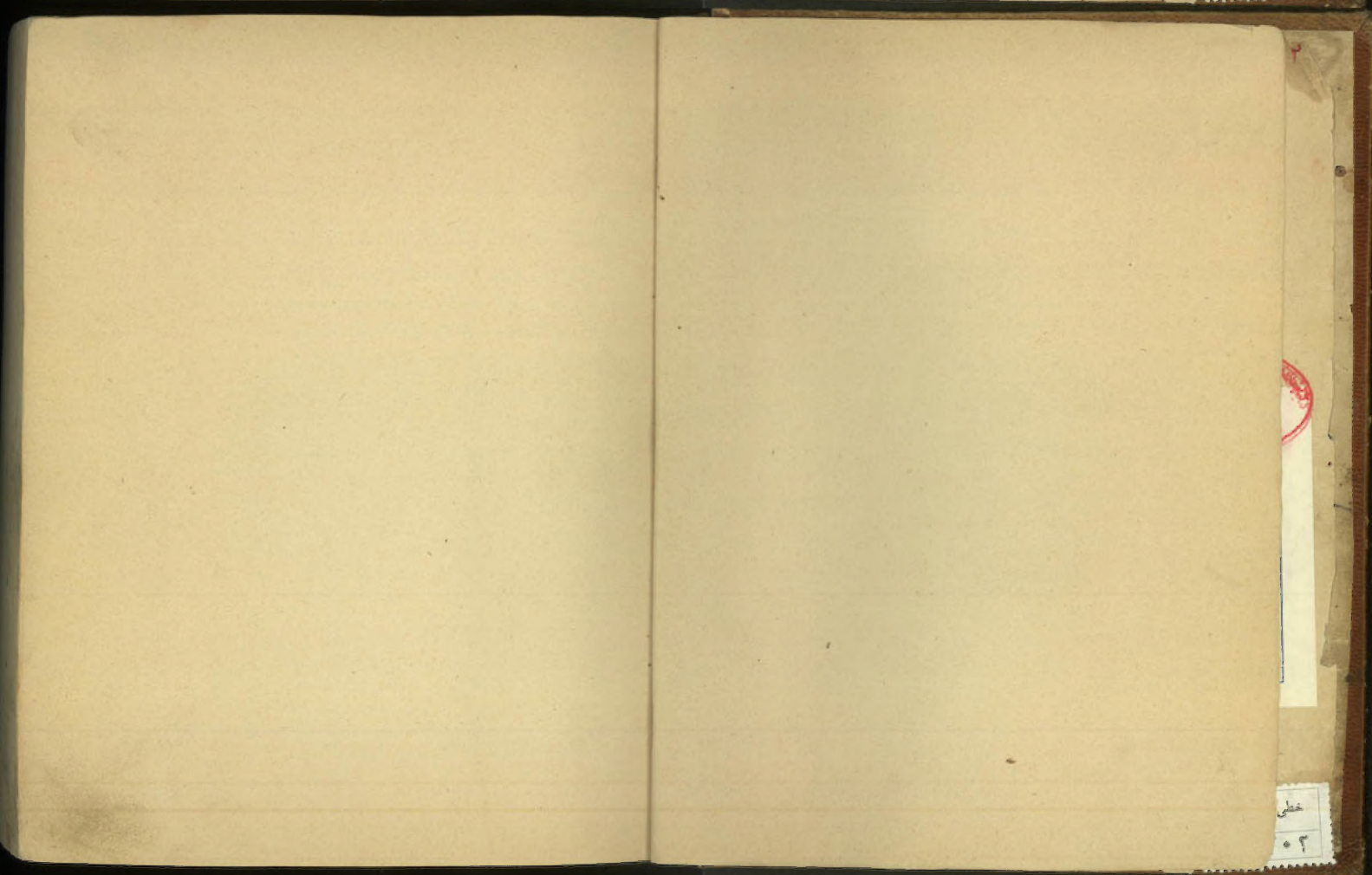
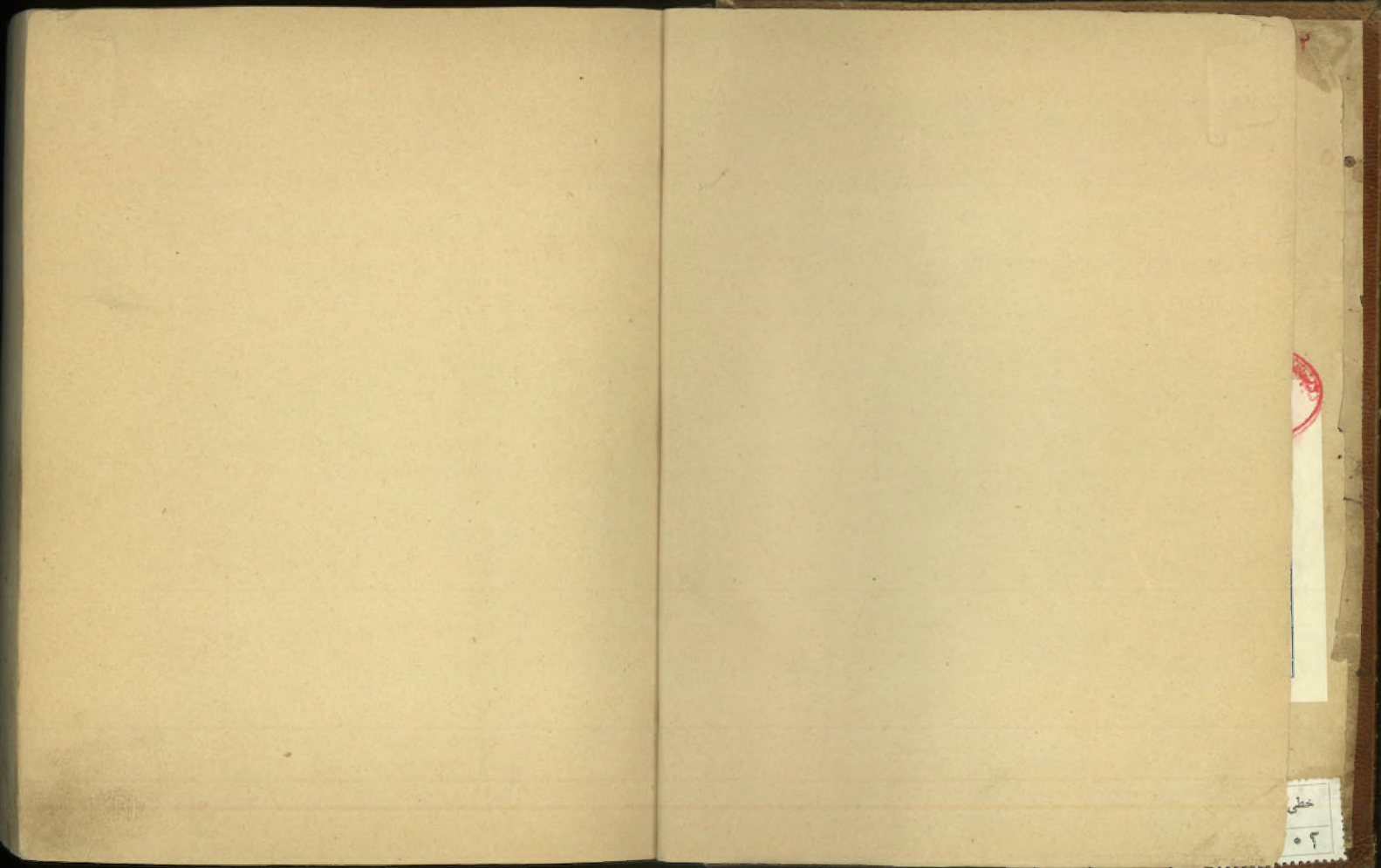
خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۴۲۰۲

۱۵

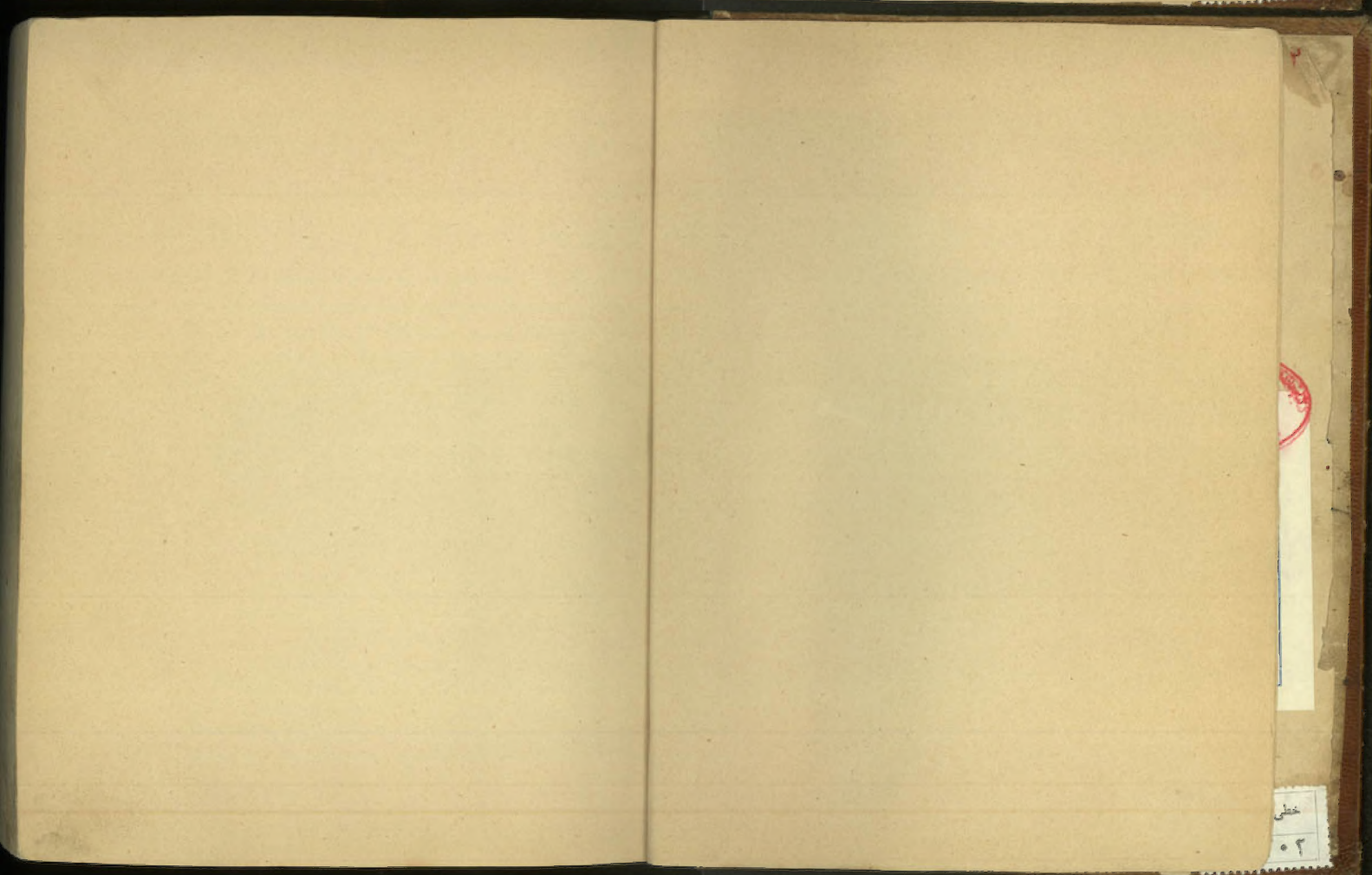
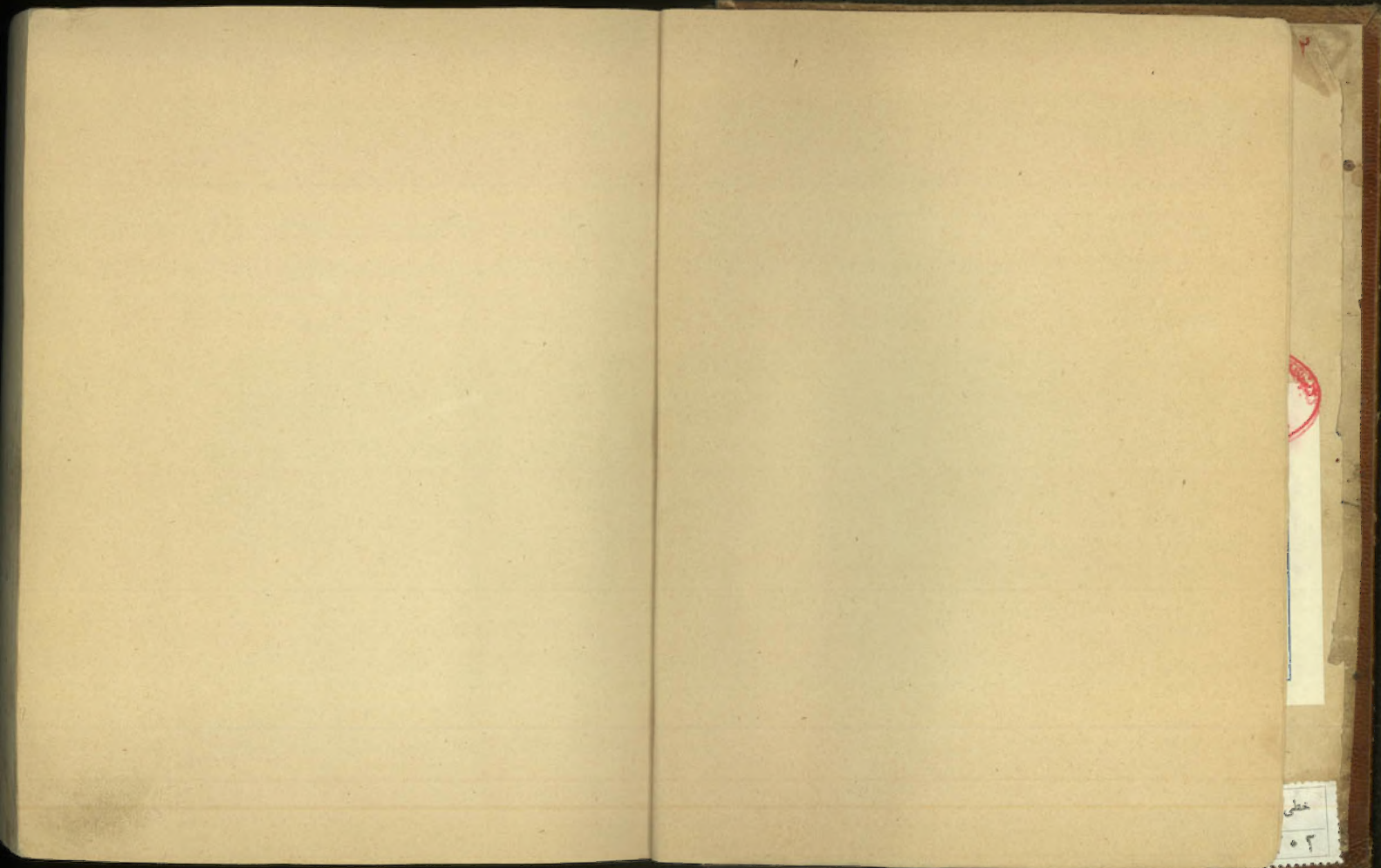
۸۹۷

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۴۲۰۲

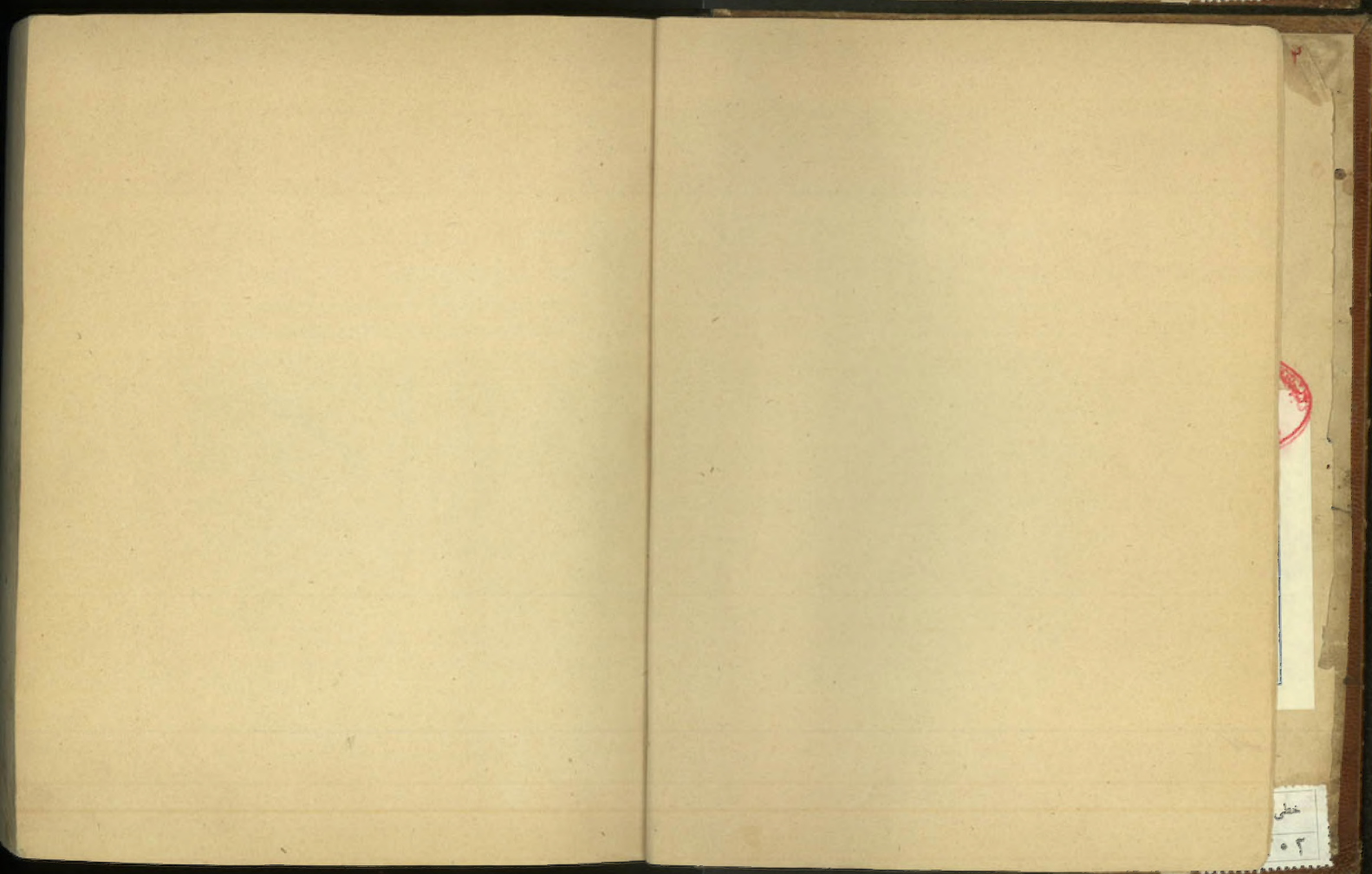
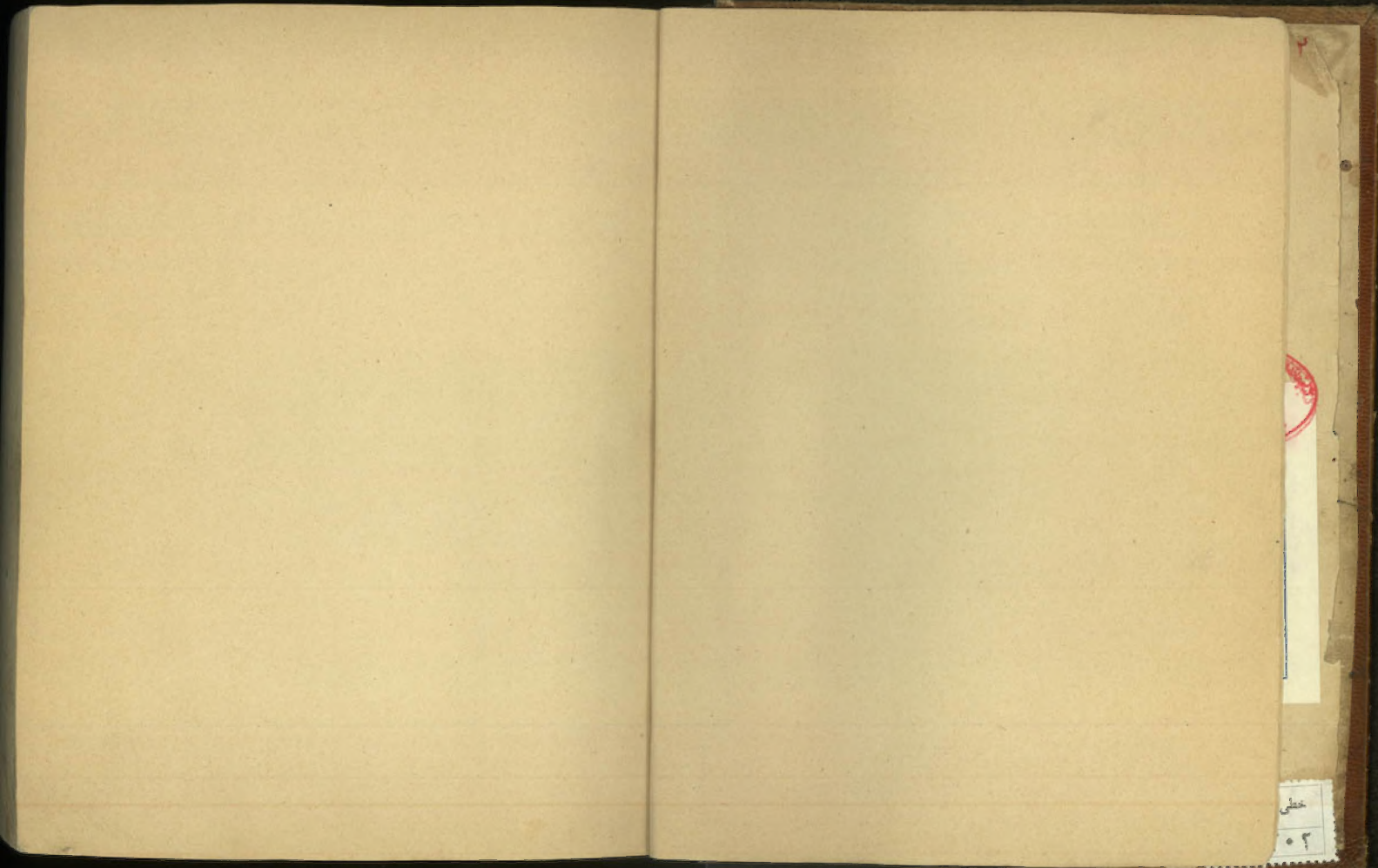


















منش نموده اند از آنکه نصف عقد این مدارا نشسته که نشسته و بنا خود را  
بر غیر نموده است بر غیر خیر و دوستی که چه و موکب سلطان این بدین چنان  
در زیر این کوشش را بر سر دست بپا کرد که نشسته و بنشیند که نشسته و بنشیند  
و خسر بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
کاری بدین چنان و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
کشت و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
اگر چه و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
فرقان حمید است و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
بفرض و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
از در بر این و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
متخلف شده و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
پاییده و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
چنان

چون خبر یافت بعد الببول العذراء والعظمه انكره واولدت منها  
صدفه در ابرس طفت و بشهر چهره از اين لطيف هر دو را به جزا  
لاک است برف نابت خضرالت و زن و يه جرم و در نيزه خدا چنان  
النظان ابن ابي عثمان بن الحنف ناصر المذنب حفظه السلام و السید جلاله  
شاد و جلاله که رسيد و بخوابن رانده و در کرم اين نيم نجات بر سر  
بشک آب بر سر بر که کائنات صفت و اين معالمت بر سر آب بر سر  
در سر خنجره که است به متخو و في خود در کوشه و در کرم که الله صدف  
خضر نه بر يادی خنجره روح محرک اين شکر داده و در خواب بر سر لاله خود را  
مخبر بر يه شمس و در وقت الف حبه شمس به بر سر نوبه صفت و به صفت  
در وقت خضره شمس و در وقت که از صفت بر يه و در وقت الف صفت در وقت  
مجلس شمس و در وقت در وقت و در وقت که در وقت در وقت در وقت  
در وقت صفت و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

[illegible][illegible]



خطی

•

خطی

•

خطی

•

خطی

•



خطی  
۰۲

خطی  
۰۲



اولیم قسم غربت و درازی آن اقلیم از شرق به غرب است  
 هزار و پنجاه است و عرض آن از جنوب به شمال سیصد و پنجاه فرسنگ است  
 و اقلیم ششم از اقلیم اول کمتر است از جهت طول عرض پس طول از اقلیم شرق  
 به غرب سیصد و پنجاه فرسنگ است و عرض این اقلیم از جنوب  
 به شمال سیصد و پنجاه فرسنگ است و طول این اقلیم در عرض مختلفه این  
 قسمت قمریه و قسمت طینیست یک بیک در عرض بلد و طواف نصفه این  
 وضع توهم این قسمت است نصفه نه و آنست که شب این اقلیم در بعضی ملک و طرف  
 و ملک و اوضاع این قسمتها واهی و فریادان خبر کنند در عرض و در طرف شرقی  
 و چون از اقلیم پنجم بگذرند در ایامی بزرگ و کوچهای صعبین بسیار میروند  
 در جهت شمال و در ایامی مختلف در جهت کوه و در ایامی سرد و برفین بسیار میروند  
 و تاریکی هوا در زیر دریاهاست و بیش پیدار شده و سوسوی سید در آن بلاد  
 بسیار است زیرا که شمس و آنرا بر آنجا شاید و همه آن شبها تابانند و از آن

[illegible]

۱. ایت دیرای این اقلیم از جانی ایت که بی شخص در نصف النهار و در  
 مساوات باشد و اقلیم در نصف قدم و در مسافت قدم باشد و اقلیم  
 اقلیم از جانی ایت که بی شخص در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 و اقلیم از جانی ایت که بی شخص در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 فرض کرده اند و در جنوبی و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 و در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 که در این روز و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 شخص در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 در این عدل و در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 و ایت نامه که در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 طول ندارد و در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 و در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد  
 و در لایم جنوبی است و در لایم استواری لید و در قدم و در مسافت قدم باشد

[illegible]



[illegible][illegible][illegible]

حیدر او کو کج و در نزد کبیر از جزایر عرب و در آن ولایت غفر از درخت  
 که بعضی از اهل آن میدان آنجا را حیات نموده و من از آن غفر نموده شد و حیات  
 که در ولایت مصر است و از این جهت عربان که از این است به بلاد القبر را  
 از ولایت می نامند و در جنوب ولایت مصر است این غفر که که این ولایت غفر  
 گریست و اهل این بلاد در روز روزی زنده گردانیده و ظاهر در آن روز  
 چنان رویه می گرد و در ولایت دیگر اهل این بلاد در عرض طریقی از این احوال  
 بدون آمده و ظاهر از این معنی یک صفت می باشد و معلوم اهل این ولایت در آن  
 اهل این شهر است چون است و خصوصیت آنست که در آن ولایت بسیار  
 از آن غفر می رسد که ذکر او خواهد آمد این بلاد سه راه است و تجاری برای اهل  
 ظاهر و حریف و از آن جهت که این بلاد خود را بسیار و برای اهل این بلاد است  
 است و چون خبر دهم در آنست که گویای می باشد و حقیقی می است و در روز  
 از آن احوالی که در آن است که در آن صحرا به و معلوم بسیار در آن است به اهل







صباح بوی این صبح بالا گرفت و در غار به از آن کشتن شد و معلوم شد که این  
عمر که از غار است شکری از خود جمع نموده است که یکبار از غار  
در آن شب در دین غم روانه است که اگر چه در روزانده غیر سه راه است چنان  
بگوید که در این صبح در غار به است سر از آن غار به طلب خبر به غار  
معلومی که در این صبح در غار به است سر از آن غار به طلب خبر به غار  
بگوید که در این صبح در غار به است سر از آن غار به طلب خبر به غار

پیدا بشم و در دوشم که اگر انشای عدم حق تعالی را تا از قلمم نیام  
و تو در آن باب بنده مطلب این است که در این حق تعالی و شرف حق تعالی  
بعضی بوده اند اما من بعد از این که در این حق تعالی که من در این حق  
و من که بنده صبحی است در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
خداوند و خداوند را در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
و در آن حرف در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
و حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
بشکر در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
بهر یک در آن حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق  
شده که در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق تعالی که من در این حق

[illegible][illegible]















[illegible][illegible][illegible]

در این مجید واقع است و از بلاد دهی می رود و قریب این محل این سرزمین در آن کشت  
شخص را دیدم که در روی اوج می رانم بسیار بود و از آب این جزایر رسیدم گفت  
که دهن در کشتی نرسد بودم پس با دارا ده چش چرخه که معتقد بود خود صاحب دارائی گنیم  
پس در آن جزیره جمعی را دیدم که روی ایشان بر می داشتند و بسیار ایشان  
بدین این من میشت گوی از آن طایفه بنامش از ده دو کمان است و ده و چهار کمان  
خود بودند و در آن کمان و از آن کمانی گوی بسیار نظر می داشتند و در آن کمان و در آن  
خانه مردان زنده بسیار دیدم و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان  
را می شناسد که در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان  
و چون صاحب کشت و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان  
گوید که من این جزایر را می شناسم و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان  
کشت و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان  
در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان و در آن کمان















نیکه که در ایام حضرت عثمان در مسجد کعبه بنده خود را پیش خودم که حضرت بنیاد اندر آورد  
 در مردم تنوع داشت نه در او پسید که هر قسم حرکت که شد که یک ام این بعضی را می بیند  
 گفت که در ایام خلافت آن حضرت ایمان آورده و بواسطه راه بهر کوشش و تعب و کوشش  
 حضرت رسیده که اگر اکت این مرتضی فرمود است که از حضرت عین مسپاش  
 حضرت فرمود که گشتی موضع در میان اراک و قزوین و سراج که در آب ایشان  
 می کشید که از عرض شریف قطره خون است حضرت عرض فرمود که این موضع جزو بنی راه کعبه  
 حضرت رسیده که از این راهی بودی که عرض فرمود که در ایام جلد به جمعی از ایشان بر روی  
 زیارت قبر خود و غلبه ایام کعبه بنی در چشم که در آن کوه غنای بسیار بود  
 و شخصی به بود که قبر خود و غلبه ایام را می دوست که در آن کوه یک از زمان است  
 بجای نهد که در آن عظیم روی هر شرف ده و گشتن میان این حرکت شده  
 که محاسب را در غی مسپاشد از آن کوه بفرز بنزدن و غرضی در میان است  
 جازان بود پس میان آن حرکت فرستاد و روانه شدم که آن حضرت بنیاد

[illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]



















[illegible]

خضر بعد این بگفت که ای آن قصر چهار فرشت  
 مرغ و پرنده و کبوتر و طی و دیگران در این قصر قصری دیگر نباشد  
 شده بود و حق مرتبه و این سه بر چهارم را می رسد بعد که کرب طاعت  
 می این قصر از حیات را شمع آبی رسیدی که چنان آن آب و این قصر  
 مسافت بود در چاه و باقی نباشد بود از آنکه تمام نگاه داشت و تمام  
 از یک دانه نیک نام پوشیده بودند و در چاه گوشه آن بر سه چاه شیرین  
 بر کشیده بود و چون هر وقت آب را با آن در می صدای شرار از آن ظاهر می  
 و حیات آن قصر چنان بود که چون چرخ در آن قصر می می نمود روشنی چرخ  
 رد و در این قصر چرخ چرخ برق زده می شد و در حیات بعد از آن  
 آن قصر می بود و در آن قصر نه نباشد و در آن قصر  
 تمام می بود و در آن قصر می بود و در آن قصر  
 در آن قصر می بود و در آن قصر می بود و در آن قصر

[illegible][illegible]



[illegible]

ولایت بسیار است و گویند که سعد بن ابی وقاص در کوهی از کوههای آلولایت پیش  
و در خان غره کعب بن عجمه در آن ملک بسیار چشمه و قنطرة  
و از چینی گویند که قنطرة در کوهها باشد و آلولایت بهم رسد که بسیار  
لالای کوه قنطرة بسیار دروش در کوهان قنطرة حکم میست و در قنطرة  
در کوه کوه کاهان در آلولایت بسیار است و در بستان طاهر شود و در خان  
آلولایت چیده و بجایند و در کوهان طاهر شود و در بستان طاهر شود و در کوه  
شده در صنعت خلاف بسیار دارد و صنعت که در آلولایت خارج در کوهی کشیده  
و چشم بدان گیرند و چنان گویند و هر چه علم گویند لب بگویند  
که چشم کشان باز است و در صورت که در تصویر زی بنیت تصویرها  
رسیده و چنان تصویر بسیار در کوه کشنده و در کوه کشیده  
و در کوه کشنده و کوه کشنده و کوه کشنده و کوه کشنده  
فرق طاهر بنید و چنانکه در کوه کشنده و کوه کشنده و کوه کشنده

و هر که رسیده بر کیم که نه داشت آتش مکر است دین بکیم در روی  
سک و واقع است بسیار به بندگی کوی بخش است که نه اند آن ملک و نه  
نهان در آن ملک سر که آن بکیم و قطب و دست که نه حق آن  
مکان در هر لایحه و نگاره و چهری از آن غراب شده و از این چنین حرکت  
تخته لایحه بفرستد که بکیم است در آن و است که نه کیم و نه لایحه  
منک سخنان و حرکت است چنانکه بر باران زنده که نه کیم و نه لایحه  
و هر که که از همه نشانه از آن فرستد و دیگر از عیب است که نه کیم  
و این پیشه و مصلح است در آن و است که نه کیم و نه لایحه  
آن بکیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم  
و هر که که بکیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم  
چون از آن و نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم  
مرغ خرد و دیگر چنان که نه کیم و نه کیم و نه کیم و نه کیم







[illegible][illegible][illegible]

و در بالای آن تخت و در صورت رخسار است از رخسار خود رخسار را بر او نهاده  
و در عقب گردن خود و در زیر پایی خود را بر است از جسد آن رخسار را نهاده  
چنان نماید که گویید از دست ایشان بهر رخسار که خواهد که بر او تاج و تاجه است  
مخوان و در عقب گردن و در است از رخسار غیر از رخسار حضرت و در صورت  
چنان است که عقیده این امر که مرد را نهاده و در عقب گردن و در است از رخسار  
از آن رخسار حضرت بر او نهاده و در عقب گردن و در است از رخسار  
تاج حضرت که ناله بر عقبه و نهاده و در است از رخسار حضرت  
بر است از عقبه گردن آن رخسار که نهاده و در است از رخسار  
لحظه جریه زینت بزرگ در و در است از رخسار حضرت و در است از رخسار  
آن و در است از رخسار حضرت که نهاده و در است از رخسار  
بر نهاده و در است از رخسار حضرت و در است از رخسار  
بر نهاده و در است از رخسار حضرت و در است از رخسار



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]



















اقرار داد و آن شبیه نعم هم بزرگتر می باشد و از خود که اکتفا از اوست این را  
نوع شریف است و نعمه را از این جنبه بیشتر آمده انعام را که ذات بر صفت خود  
در اکتفا که در معنی قضیه گفته دوم چنانچه از نعم از صفت خود چنانچه  
و قضیه مراد از حضور زمره شریف است و قضیه را از آن که خود بخیر گوید که خود چنان  
خیر است که از نعم است نام مرجه نعم از نعم مراد از آنکه باشد از نعم آمده  
برای آنکه قضیه از آن جهت است که خود را از نعمه عالم خود چنانچه  
که از نعم او پریدم گفته انعام است و حاصل از مرتب آن را که است و در اکتفا  
باشد و نه شریف و شریف بود و در آن عالم خود شریف که بر سر دو زبان که در  
برای از پیش آن که نازل است و شریف است گفته و شریف از آن شریف

از حقان التبرید فرما: در این بایقین حضرت عبدالعزیز را که فرمود: ان خیر  
ضیوف فی هذا الدنیا که تمام دین را بر دست راست و چپ رای خود  
گذاشت و در دین که تمام حکم بر دست راست در آن بیان بود از تمام  
خیرات

[illegible][illegible][illegible]















































































































































































































ابن خردادبه می گوید که برکان ابن خمره به کشتن برکان عالم است چنانچه در اولاد  
صدقه از او ظاهر شود و کبریت از او مخصوص گردد و به تیرنگ می باشد و در صدقه  
ابن خمره است که سمنه است و به چرخ می زند از یک پهلوی روزه و در سواد و در  
خود را هم می زند و آب از آنجا بالا رود و در ظرف دیگر ریخته افتد از روی آنکه  
و اگر در این چرخ نشسته باشد به صورت صورت مشهور کشت و در دشت  
بعضی خوش الحان باشد و یا شعب در کند و از او دان شهر نشسته باشد  
و یک طبق دارد و حسن چرخ در قرع عالم است که این طبع در دشت نشسته  
به طبع از دست و در قدر که کبریت است و سمنه است و در قرع از روی  
و این صورت که در او از آب صدقه که کوبیده طبعستان  
و این است میان عراق و خراسان واقع در کنار دیر خمره و دوات بسیار  
و قاضی از او است که بر این عبدالله از او است و در حدیث که در حدیث  
کتاب عربی مطالعه کنند که بر سر نه چرخ می کند که بر سبیل از این است  
و در حدیث

[illegible][illegible][illegible]























































[illegible][illegible][illegible][illegible]







[illegible][illegible][illegible][illegible]







[illegible][illegible][illegible][illegible]















[illegible][illegible]

البعد و در خیزش جهت از پیش داشت تهرین موضع اوقات خرمه گان می شود و در  
 شیر از بر سینه بن دو در شنبه زشت گشت بهر دو کشتی از آن دو کشتی  
 فخر کرد و از آن دو کشتی بدو در از گشت خراب شد و از آن **صغیران**  
 از آن شور زشت که خوف نه شود و چون گشت حواری شعرات از آن نه همچنان  
 سنی در شش از حق از نال و نسیم و صبا و خرق و ایج و خجل و کمال از زبان  
 بیکی کمال تیره ماند و گشت بهر شرف و کرامت و بزرگوشت و نه ندیدیم همچنان از آن  
 گوید که گشت بهر کرامت و بزرگوشت و از آن گوید که جهت است بهر جهت و صغیران  
 از آن که همچنان از آن و در هر کس که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت  
 و چون سپردن از آن و سپاسی که کرد و گویا بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت  
 بهر کس که گشت بهر جهت و بهر کس که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت  
 سپرد و از آن که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت  
 بهر کس که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت و از آن که گشت بهر جهت

[illegible]































































































[illegible][illegible]

خیزد است خوش طعم در آن وایت بیدارید و جود بیکو ساریت و دین بیکو  
چندان که اندر خوش طعم است که برای تخته و ظرف بنده و دیگر بیکو ساریت و دین بیکو  
سنگ که در هر چند است که شش رنگه و رنگ است و در هر چند شده و دین بیکو  
نموده و پس از هر چند است که در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
که شش رنگه است و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
ساباط سحر است و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
سحر و سحر و دین بیکو و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو و در هر چند شده و دین بیکو  
شخصه رای و دین بیکو و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
کوئید و دین بیکو و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
فغان نه در آن شش رنگه و دین بیکو و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو  
فیض ب و در هر چند است و در هر چند شده و دین بیکو و در هر چند شده و دین بیکو

[illegible]







































[illegible]

ارجاع بقبر که در پیرزات داشت خبر داد و فرمود که در زیر تخت نهاده بفرموده  
 بعضی از خانها منوه که اگر اقامه مرا پس آمد در زیر این تخت از دروغب خود بیاورند  
 در آن طرف فرات دارم رسد ثم القوه نصیران بنابر بگفت رفته باز  
 مدت اندوه و دیر اندوه که بی دین و چهار صد و چهل ساله بر سران نهاده  
 در آن نشسته و نهاده و در روز دوشهران <sup>روز</sup> بقعه در آن بر سر جرعه آمده و حفظ شران  
 نموده و سکنیز پیشان را دیده این کشور را نباشد و نه شعر باجل سید پیدا  
 و نه با کجمن ادم حدیدا ادم عرفا و در دشت پیدا ادم از جانب مقدم در  
 شران بقبر در شب و خرم صادق و یوزین که کشته حوران خبر باز در دشت  
 بود و فرسخ اندک هر که را پیشه بسته در با وجودت که از دروغب بر داشت  
 حمرچون ارجاع بقبر فرودت خود و بگریخته و بر زوغب نیز چون  
 آن حالت را دید و بگو خود میخوش شده و خبر مرگ آن که در زیر دشت خود  
 بگرفت سید را میسر و در آن درون عرش نشسته یعنی دشت خود و

[illegible][illegible]







































































[illegible]

این گنبد را حلقه آویخته شده و به یک از حلقه‌ها رشت و گنبد و ری و پشته‌ها  
گنبد ای سابق که این گنبد به حلقه آویخته شده و این گنبد ای  
دیگر از این دریا و دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان  
این گنبد ای خود را در دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان  
عربی که مذکور شد و دیده‌ام و حقیقت این تمام در دریا هم می‌دوان  
تمام است و این گنبد ای در دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان  
از چپ گنبد ای هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان  
که یک گنبد ای هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان  
گنبد ای هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان در دریا هم می‌دوان

تمام شد اینچنین هم در آن روز که با او بود  
 که در روز دوازدهم همان وقت که از راه  
 نبرد نزار در آن روز که در آن روز  
 تسلیم  
 چو بسم

[illegible][illegible]































































صوفیان این ادب را در این درجه است علیه که شریفان فقه الشریع میگردانند  
الظلم علیه الهی حرام دانسته بمسبح و منیر شایسته شخصی از اهل بیت خود  
و علم تربیت قرآن را به حق آورده و مسبح و مقرر در آن کتب و برزخ برده  
جزیره است مولا میسر علیه شریفان جزیره از اهل بیت و برزخ است  
که فقه دان این جزیره نمیشناسند و اهل بیت جزیره بسیار از اهل بیت که  
کردن نمیدانند همیشه و در گمان این است نمیدانند ای طایفه اهل بیت  
چهارمین طایفه در آن ولایت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
کمال شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
بار خیزد که علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
که در آن جزیره به هم رسیده شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
خبر نمیدانند در آن درخت نمیدانند که در آن درخت علیه شریفان  
علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
به حق

بر خیزد است پس از آنکه حقیق روح با و در آن سپردن آرد  
سید و ملک نمیدانند و ایش از درخت جبرائیل و نمیدانند که در آن سپردن  
میرد بر خیزد که در آن سپردن از اهل بیت علیه شریفان علیه شریفان  
و حقیق علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
باب اندیشه علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
**ششمین** در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
دکم در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
غیر خیزد است علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان

است نمیدانند علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
کلیان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
قررت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
نیر علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
**ششمین** در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
شرف علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
غیر خیزد است علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
عزیز علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
که علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
شرف

**ششمین** در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
بشد علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
شرف علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
در آن درخت علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان  
و علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان علیه شریفان















آن کینه را بسایه خود دارند و حسب این عذر الهی می گویند کینه را از آن جهت  
استرای کینه است و چون نیست خبر سرگذشت کلام شده و بولایت قریه رسید چو در آن  
ازاد حلقه قریه را پرسید چنان گفت که بقدره قدرت هیچ حرف توان نوشت  
از روزی که در یک شب قریه را به نیست کشید از یک شب قریه را به نیست کشید  
مردان و دختران را که سندان بر سر پستان با بلیغ قریه از آن مردان ریخت قریه  
مستحق شد و از آن نیست با بلیغ کلام و قریه کشید شد و قریه جن شمر  
در دست سندان دید و خود را از آن کینه از دست سندان این  
نزد روزی صبر کردند و از چهارم صبر قریه را کینه بران آمده و بر سر نه و از آن  
کینه و نیست از آن قریه کشید و آن کفر بخت خدای آمده و بر سر نه و از آن  
بجهان از آن کینه کشید و از آن کینه کشید و از آن کینه کشید و از آن کینه کشید  
که کینه بودند و بر قریه کشید و آن جهت موبه کینه است و از آن کینه کشید  
کای است که از آن کینه کشید و از آن کینه کشید و از آن کینه کشید و از آن کینه کشید  
وعدن

و بعد از شش فرسای نه روز و بعد از آن چهار روز که بیش از آن خوب بر آید و یک  
جاری آید و یک که یک است و در آن وقت که با صافه و میانه قیامت **فصل** نه در آن  
سفرهای قدیم اندکس نزدیک بط و در آن شش فرسای است که از نصف آن خفته  
قد و آب یک و در آن قدر است و در آن قدر که در آن حوض جبهه  
جاری شود هر قدر آب در آن حوض بر آید کم نموده و گویند که در این غایتی است که  
نیست تمیز شده **قلعه اللان** و این قدیم است و در آن که در آن  
الان و این قدیم را باب اللان گویند و در آن یک این قدیم که در آن  
باشد و شکل جمع باشد و در آن قدر و در آن قدر که در آن  
فصلی قدیم و در آن یک است و در آن که در آن غایت غایت و در آن  
عجب پس از آن در آن قدر و در آن قدر که در آن است و در آن  
کشتن این که در آن قدر است و در آن قدر که در آن است  
بلائی کند و در آن قدر است که در آن قدر است و در آن قدر است

[illegible]

بسیار است و معنی آنکه سینه بزرگواران که پیش از او می‌نشستند که در دنیا  
از او تائب است گویند که او را جبر برده و در پیش او تائب شده اند و هر کس که  
خود را نمود و او تائب پرسید چه در قرض داری آن شخص انداره قرض خود را که بخواهد  
قرض او را ردانوده آن شخص جرأت که از پیش او پرسیده و او تائب است که  
پروان دهد و بماند از قرض او و هر یک که با او غذا بسیار گرفته اند و از شربت شکر  
ریش آن شخص را و او تائب که بسیار کرده و حرفان پرسیده که بسیار که در پیش  
گفت برای آن یکم که بسیار با یحسین غفلت از علم و دین و دین خود  
غافل که ایشان مقرر شد در معتمد اظهار بر نیاید که از آن  
تجربه است در داد و انداز و در کینه و دلم گویند و به توبه کنند در آن دلم  
بسیار باشد و هر که از دلم هم پرسد که در آن دلم دارد و دلم او را  
می‌دان که در لبسته نه در دست توبه در دلم نه در لبسته توبه در دلم  
که او که در دلمین دلم خود از توبه خبر داد که هر دلمین باشد و دیگر اعیان از آن



















[illegible]

رحیم الله الرحمن الرحیم از آن دان در خواب خود رسال بفرزاد زنده  
ماند ز کز نه شده درشته مترجم از این سخنها در کلمات حدیث مبارکه است و از حدیث  
صوفیه علایق تنس و تلبیس از قلم چنان دارد و ترجمه نماید و در هیچ کس از این دروغ و باطل نیست  
**فصل دوم** بنده است ز این طایفه عذری گوید که از کفر پشیمان گردد  
شمار خود شده زنده ماند و پاک شود و توبه از کفر نماید و در توبه خود گوید که که پشیمان  
را که پشیمان زنده ماند و الله اعلم و **و شکر** و هر است از ادوات از این  
از ادوات حرمی دور آن چنان است که هر که از آن آب خورد و مسلمان باشد از کفر  
و هر که در شک و گمان درین آید **و الوطه** هر است و در جزیره میفرود آید  
حوش از راه و فرار از راه و از ادوات پشیمان عذری گوید که در آن ولایت چنان است  
شعبه و اسبابها که در دخی و هر بار که در آن بسیار بنشیند و آن چنان است چنان  
آرد که که در آن ده چنان باشد و در آن آن بهشت دراع و از راه و از راه  
و در میان این چهارده را که بنشیند از راه که توبه از کفر نماید و از آن این در چوب است

سازند و در آخر این چوب مورخ بر بزرگاستم که دارند پس از آن این چوب را  
بر چوب تنی کتاب نصب کنند بجای زبانی کتاب و از این افعان این چوب  
و از آن مورخ که در این آب قوت تمام میفرماید و برای کتاب خورده و کباب  
بگذارند و در آن شهر که فرستاده بود هر کس که در آن کشف نمود  
زیر آن کشف نماید که است جری اگر چیزی بان آب اندازد و میان در کتاب  
معلومی شود که این آب را بیا میرزد یا مسی همچین مرغ است میانه خطا دارد  
از مردم و در آن که چینی است که آب قوت از او جوشت و صدای عظیم مایل کرد  
ز نزدیک خیمه میروید و جگر است که خطا کرد که اندازد که فرستاده  
شود **یونان** زین فرقه در ملک تدم و شهر ادا است بدار و تدم و در آن  
غله کرده و در پست از چوب تنی است هر که در آن این چیزی بگوید و در  
گشاید یا در تدم و در خوش بماند که گویند که چون کشیدند باین یونان  
کشیدند یا در تدم و در خوش بماند که گویند که چون کشیدند باین یونان  
کشیدند یا در تدم و در خوش بماند که گویند که چون کشیدند باین یونان

[illegible]































[illegible][illegible]

برداری که در سینه او بویین خوار می کرد که در آن ولایت گوی است سوگو می کرد  
 که گوید ولایت بخیر بر آب در آن کوه دال پرست که صید از مرغ در آن کوه دال  
 خود نقد بر یک کشت از آن کم نشوین است که در پرست و در در یک کوه دال  
 در آن سنگ از آن است که یکا سجده می خیزد و در آن کوه دال  
 چه است معاصر طغیان در دهوی از معین است و در ستم می در آن سنگ است  
 غران تقسیم آن سنگ را ندید و گویند که این اثر جمیع غریبها و علیه اسلام است  
 پله بی این مکتوبات در مکتوبات است که با دهم و هشت صدان نصابی و جمیع  
 است پرست اکثر روزها در آن ولایت عیسی کنند زیرا که برای هر طایفه عیسی و جمیع  
 در پست و در در چهارم روز در آن کوه دال است و این شهر در دم است  
 و شاه و در در کوه دال که در چشم ران است و کوه دال و در در کوه دال  
 کنند و در در کوه دال ولایت بهر لایه در کوه دال است که در در کوه دال  
 این شهر است و در در کوه دال است که در در کوه دال است که در در کوه دال

[illegible]



















[illegible]

دارند نصف صورت ایشان سفیدند برف نصف دیگر مبدل که ما گفته شد  
درین ازین عذر گوئیم که صفای این نمیکند شست و شوی این مخلوط  
و در اینجا زنا و مرد زنده اند که در وی یک کرده بود و مرد را برهنه نمیدادند و زنی  
را نداشتند برین رسیده اند و احوات برهنه ماندن و شست و شوی این جمیع چهار را جدا  
نمای و بر چهار نموده و آن زن چهار جهت که از جانب او دراز و دراز است  
و در هر وجهی که در آن زن از آنجا کشیده در خون که که هر است اینها شست و شوی  
آن منوع گذشت از آن جهت است که هر که از این یک و خورد و در لا و ساد و در لا  
ماده است است شکر است بزرگ و در هر یک از اینها شست و شوی اینها شست و شوی  
زنی پیشین مردان را بر این است که شست و شوی اینها شست و شوی  
و جل نمیدادند و در آن است این است و در هر یک از اینها شست و شوی  
و در هر یک از اینها شست و شوی و در هر یک از اینها شست و شوی  
این است در هر یک از اینها شست و شوی و در هر یک از اینها شست و شوی

[illegible]

و سایر اقسام تحت القسط و بهر چه ترجمه شود و کنیم حصص غیر خیر است و است  
**بسم الله الرحمن الرحيم اقصیم** **بسم**  
 اول این اقسام از کلمات است که باید متحرک در هر سطر یک و نه باشد  
 غیر تحت مقدم و نصف غیر مساوی قدم باشد و در این اقسام از کلمات است که  
 متحرک در وقت نزال در هر سطر است و این در هر سطر قدم و نصف و نصف و غیر  
 باشد و در این اقسام از کلمات است که در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر  
 یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد  
 یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد  
 اقصیم از هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر  
 اینها در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر  
 که در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر  
 و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر یک و نه باشد و در هر سطر













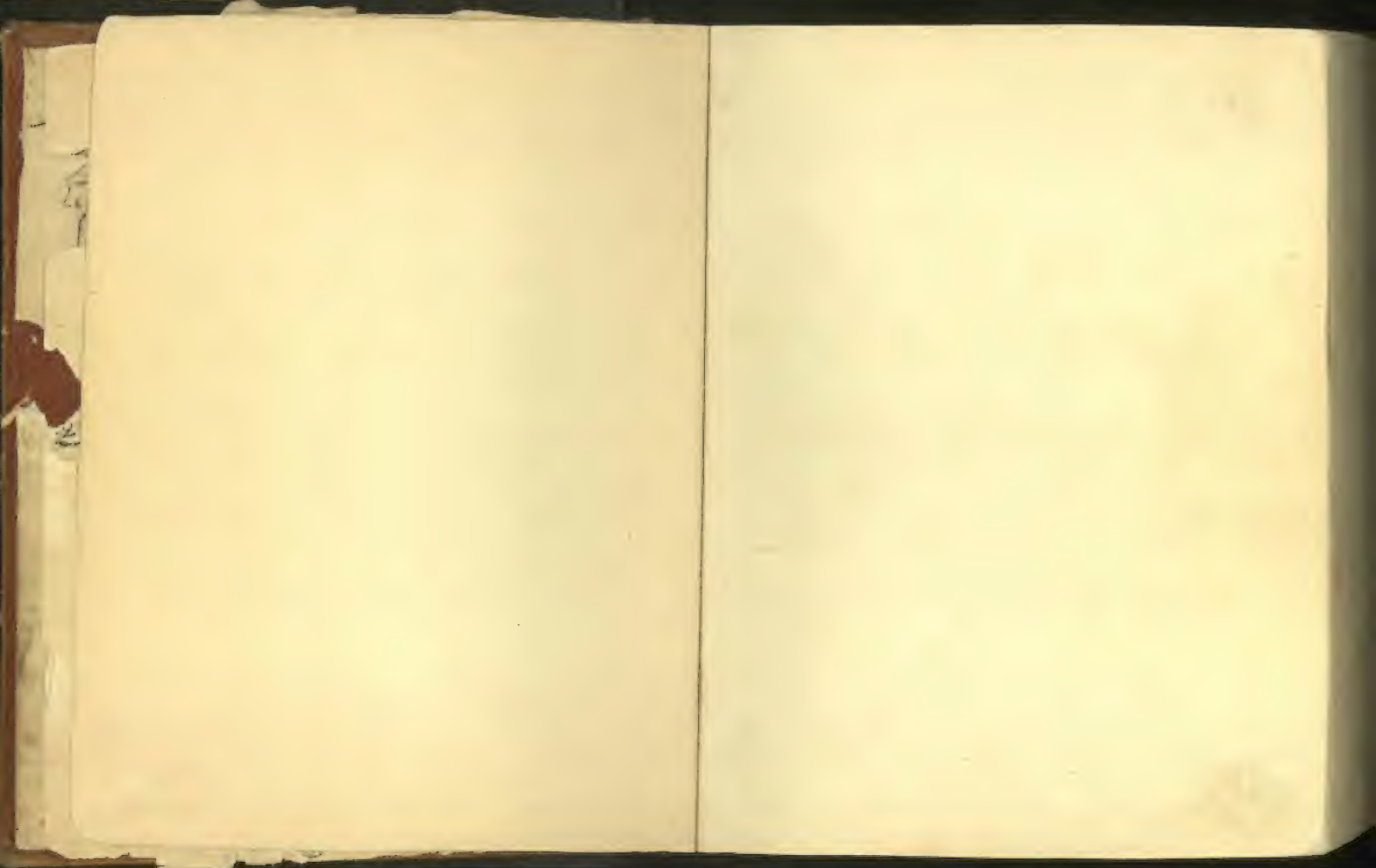


ایشان را از آن حال که در صبح بیدار باشند و چشم باز کنند و در پیشان را از خیرت  
دیشان را درنگ کنند و بر سرنگ از درختان نشوند و گدازند و در صورتی که  
و با جوع و این که گرسنه بمانند و در آن حال که در وقت است آن که در  
در روزی است که با جوع و در وقت صبح بیدار شوند و در روزی که در وقت  
در روزی است بخورند و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
و بعد از آن که در این ناخوش و تر با آن اندازند و با خون آلوده گردانند  
و بر گرسنه در این حال که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
ایشان را که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
در روزی است که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
سودان بخورند و از این که پنهان شده و بر سر گرسنه و در وقت که در وقت  
برادر پرستار و از این که پنهان شده و بر سر گرسنه و در وقت که در وقت  
گویند که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت

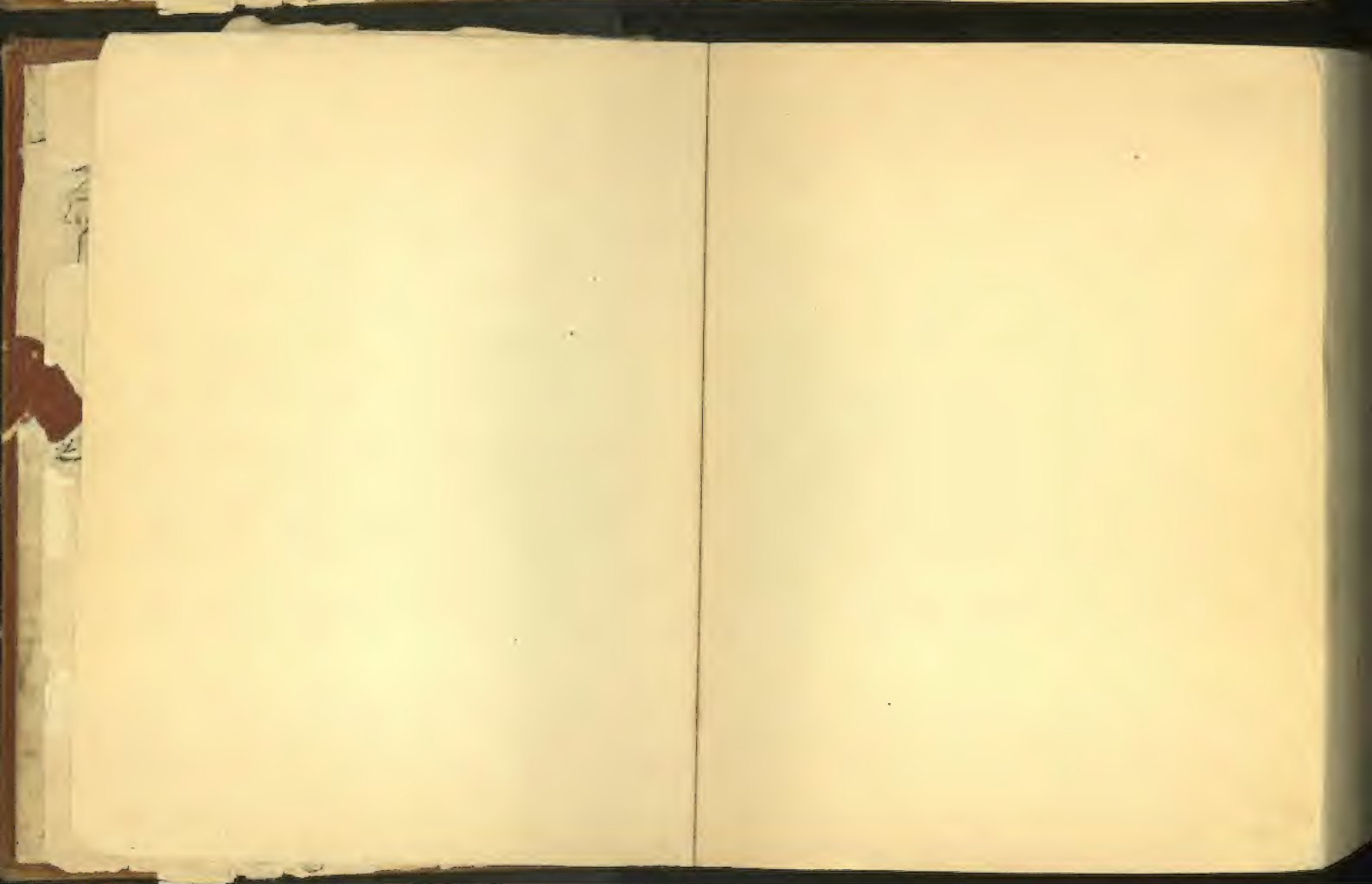
[illegible][illegible]

١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١  
 ٤٧٢  
 ٤٧٣  
 ٤٧٤  
 ٤٧٥  
 ٤٧٦  
 ٤٧٧  
 ٤٧٨  
 ٤٧٩  
 ٤٨٠  
 ٤٨١  
 ٤٨٢  
 ٤٨٣  
 ٤٨٤  
 ٤٨٥  
 ٤٨٦  
 ٤٨٧  
 ٤٨٨  
 ٤٨٩  
 ٤٩٠  
 ٤٩١  
 ٤٩٢  
 ٤٩٣  
 ٤٩٤  
 ٤٩٥  
 ٤٩٦  
 ٤٩٧  
 ٤٩٨  
 ٤٩٩  
 ٥٠٠  
 ٥٠١  
 ٥٠٢  
 ٥٠٣  
 ٥٠٤  
 ٥٠٥  
 ٥٠٦  
 ٥٠٧  
 ٥٠٨  
 ٥٠٩  
 ٥١٠  
 ٥١١  
 ٥١٢  
 ٥١٣  
 ٥١٤  
 ٥١٥  
 ٥١٦  
 ٥١٧  
 ٥١٨  
 ٥١٩  
 ٥٢٠  
 ٥٢١

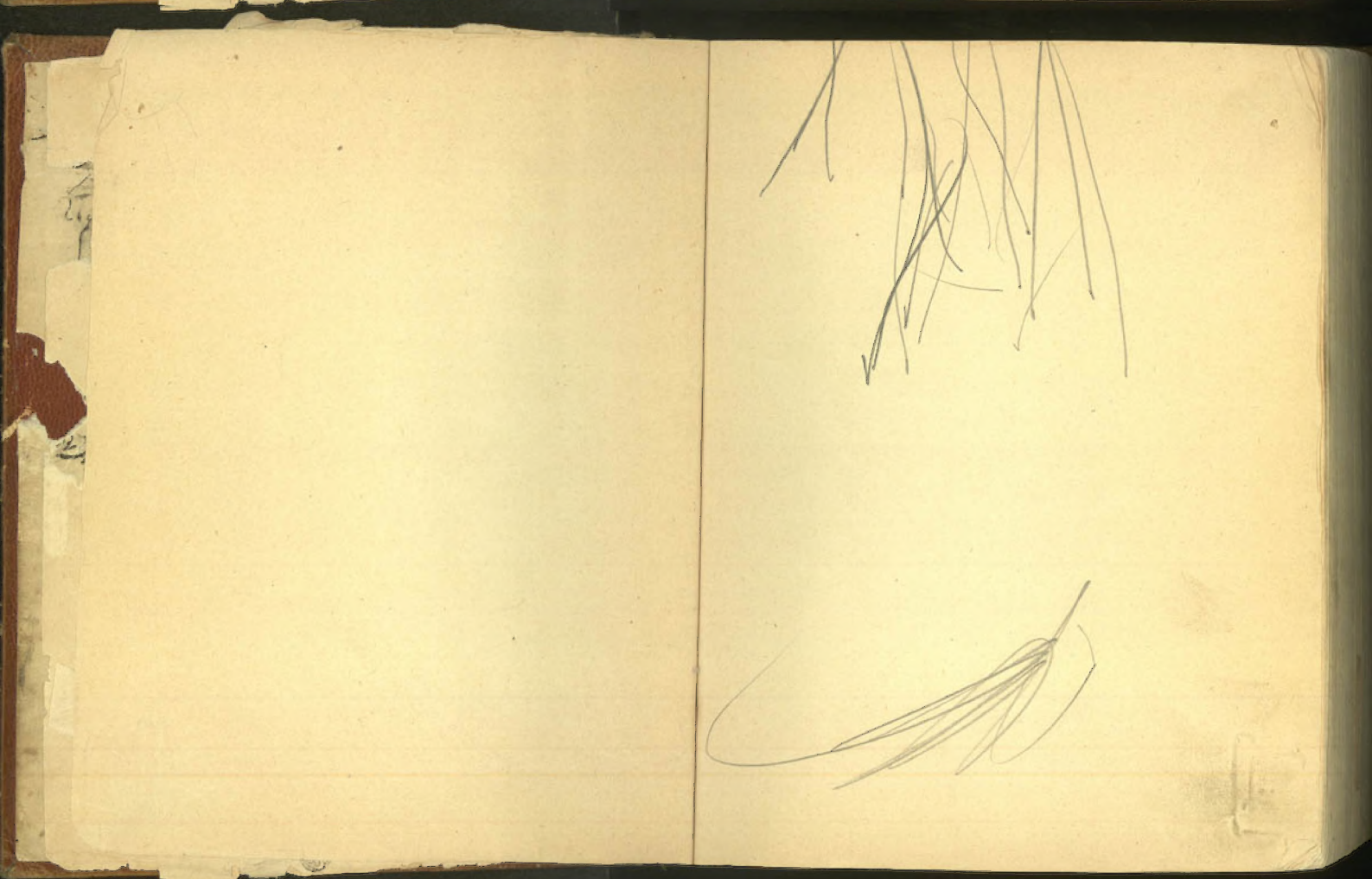
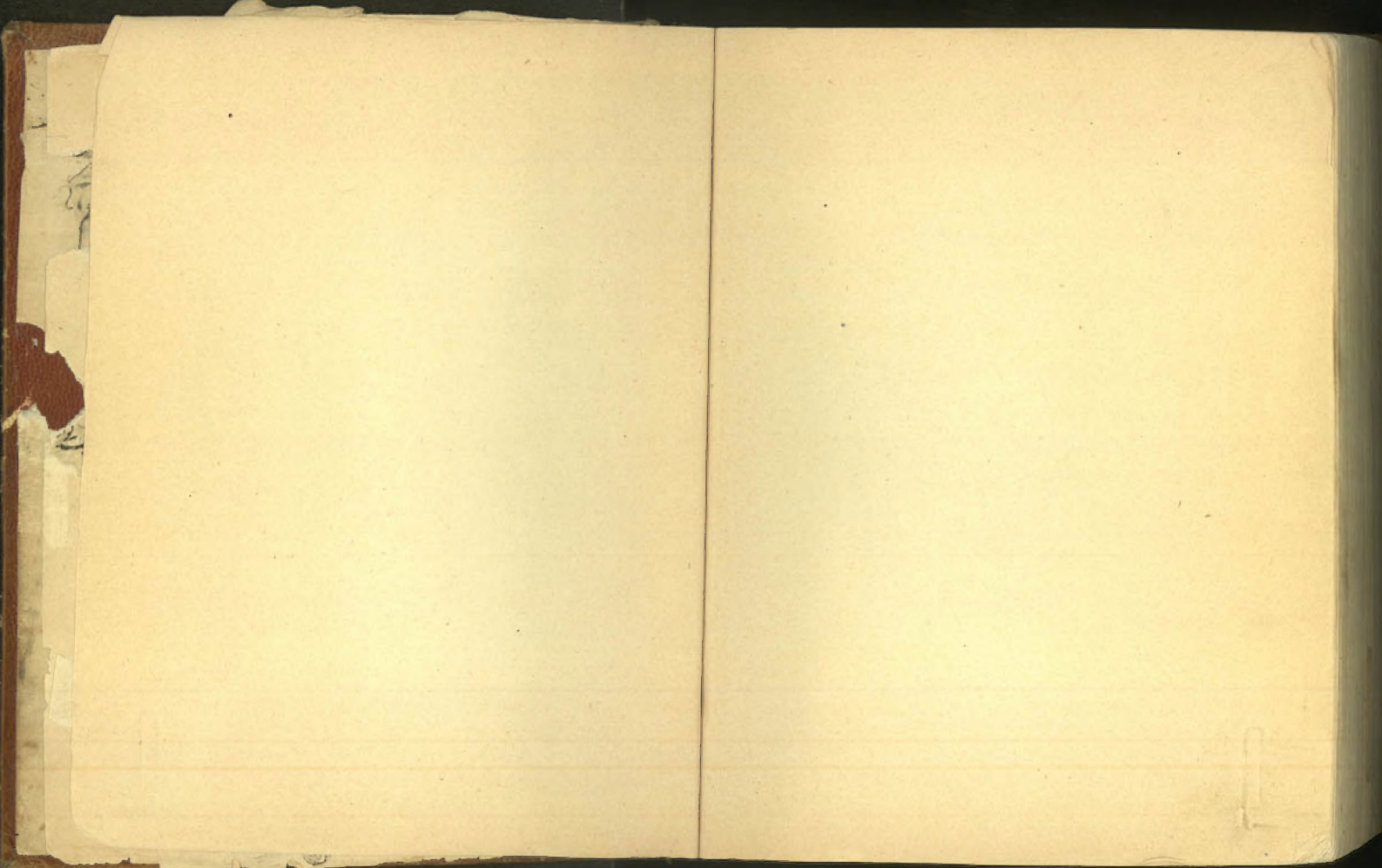




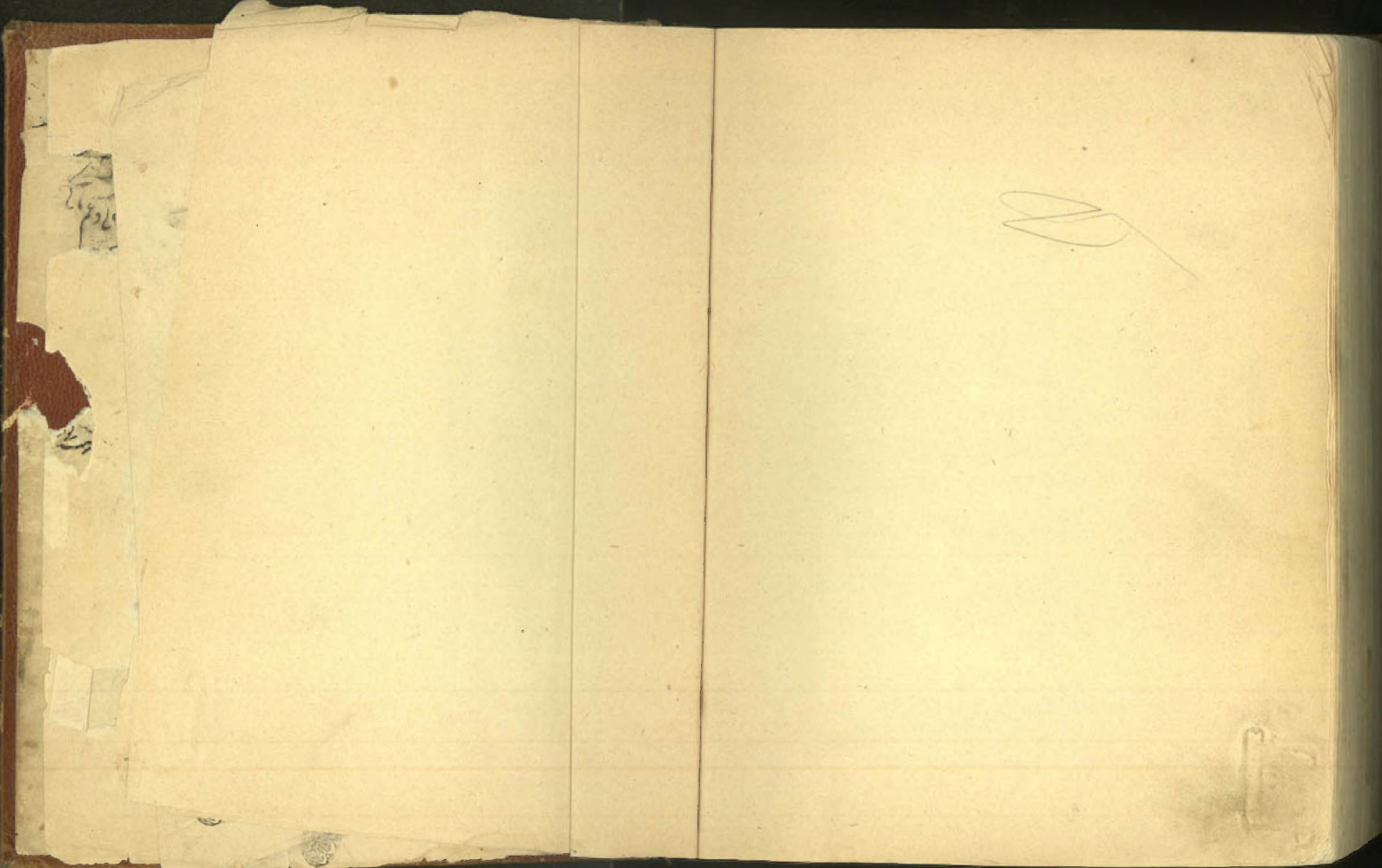










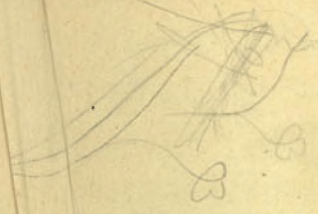




۱۵  
کبر



۱۵  
کبر



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

۱۵  
کبر

۷



